



تاریخ و رجال



چکیده

مورخان و پژوهشگران درباره فدک حضرت زهرا علیها السلام کتاب‌های مختلفی به نگارش در آورده و هر یک از آنان، با نگاه و بینش خود، به تحلیل ماجرای این باغ پرداخته و در مورد ارث یا هبه و یا ملک شخصی بودن آن برای دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نظریاتی را ارائه کرده‌اند. اما در این میان، قریب به اتفاق آنان، یا به موضوع بحث ما (متولیان فدک)، ورود پیدا نکرده و یا با اشاراتی از آن گذر کرده‌اند. بدیهی است که اگر در هر دورهای، به موضوع متولیان فدک پرداخته می‌شد و بررسی دقیقی در این باره صورت می‌گرفت، امروزه می‌دانستیم که هزینه و درآمد آن به چه نحوی بوده و صرف چه کارهایی می‌شده است.

پیش‌تر تصمیم نگارنده بر آن بود که در این موضوع کتاب مستقلی با عنوان «متولیان فدک: درآمد و مصارف آن» به رشته تحریر در آورد، اما به جهت در دست داشتن چندین موضوع پژوهشی و کمبود فرصت، این توفیق به مقاله‌ای منتهی شد که اکنون پیش روی شما خوانندگان عزیز قرار دارد.

پس از نشر این مقاله، اگر اندیشمندان و فرهیختگان حوزوی و دانشگاهی، بر نگارنده منت نهاده، اسناد و منابع تاریخی و رجالی مقاله را که بتواند موضوع بحث را کامل کند در اختیار بگذارند، از آنان سپاسگزار خواهیم شد و با ذکر نامشان، از زحماتشان تقدیر خواهیم کرد.

کلید واژه‌ها: فدک، متولیان، علویان، صدقات الرسول صلی الله علیه و آله، صدقات علی علیه السلام.

از ابن عباس روایت شده که گفت: آیه شریفه «مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...» در باره اموال کفار «اهل قری» نازل شد و آنان عبارت بودند از بنو نظیر و بنو قریظه (از اهالی مدینه)، و «اهل فدک» که سرزمینی است در سه میلی مدینه، و اهل خیبر و دهات عربیه و ینبع که خدای تعالی اختیار اموال اینان را به پیامبر خدا ﷺ سپرد تا به هر نحوی که خواست در آن حکم کند و خبر داد که تمامی این اموال ملک شخصی او است و لذا در پاسخ آن عده‌ای که اعتراض کردند: چرا این اموال را تقسیم نمی‌کند؟ آیه مذکور نازل شد.^۱

آدله بسیاری بر این مطلب دلالت می‌کند که پیامبر ﷺ «فدک» را به دخترش حضرت فاطمه علیها السلام بخشید و تا زمان رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مدت سه سال «فدک» در ملکیت و اختیار حضرت زهرا علیها السلام بود.

آیات: «وَآتَاكَ اللَّهُ الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»^۲ و «فَأَتَا ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»^۳ مربوط به اعطای فدک به حضرت فاطمه علیها السلام است.^۴

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله پوستی طلب کرد و به علی علیه السلام فرمود: «بنویس فدک هدیه‌ای از پیامبر خدا برای فاطمه است و بعد حضرت علی و غلام خود «رباح» و اُم ایمن را بر این مسأله شاهد گرفت.»^۵

این املاک چه در دست رسول الله صلی الله علیه و آله باشد و چه در دست امیر المؤمنین یا حضرت زهرا علیها السلام از نگاه علمای انساب و مورخان، به آن «صدقات الرسول» و یا «صدقات علی» گفته می‌شد. برای نمونه: فخر رازی پس از معرفی یکی از نوادگان امام حسن علیه السلام که متولی صدقات رسول الله صلی الله علیه و آله بود^۶ یا در باره شخص دیگری که این منصب را داشت، می‌نویسد: «كَانَ يَلِيَّ صَدَقَاتِ عَلِيٍّ وَصَدَقَاتِ فَاطِمَةَ وَهِيَ فَدَكٌ»^۷ یا از عمر اشرف که بدون شک متولی فدک بوده، با عنوان «كَانَ يَلِيَّ صَدَقَاتِ عَلِيٍّ علیه السلام» یاد شده است.^۸

از این رو، آنچه میان علویان مطرح بوده، تولیت تمام صدقات رسول الله صلی الله علیه و آله را امام علی

و حضرت فاطمه علیها السلام داشته‌اند و اگر خلیفه یا شخصی حکم تولیت صادر می‌کرد، آن حکم شامل تمام این صدقات می‌شد. در بخش بعدی به آن اشاره خواهد شد.

فدک در دوره خلافت ابوبکر

در بررسی منابع تاریخی، نخستین کلامیکه درباره فدک بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به چشم می‌خورد، این است که عمر گفت:

«وقتی پیامبر از دنیا رفت، نزد علی بن ابی‌طالب رفتیم و از ایشان درباره ما ترک (اموال) پیامبر پرسیدیم. او گفت: اموال پیامبر برای ما خواهد بود. پرسیدیم: خیر چطور؟ گفت: برای ماست. پرسیدیم: فدک؟ گفت: از آن ما است. گفتیم: این امور محقق خواهد شد مگر این‌که با قیچی گردن‌های ما را جدا کنی!»^۹

در کتب اهل سنت اگرچه تصریحی به اخراج کارگزاران حضرت زهرا علیها السلام از جانب ابوبکر نشده، اما در جاهای مختلف بدون توجه و عنایت به بحث فدک، اثبات کرده‌اند که آن را تصرف نمودند و کارگزارانش را اخراج کردند.

در «الصواعق المحرقة» باب مدح شیخین می‌نویسد:

برخی برای این که زید بن امام زین العابدین علیه السلام را به اهانت و هتک ابوبکر وادار کنند، به وی گفتند: ابوبکر فدک را از حضرت زهرا علیها السلام گرفت! او در پاسخ [به حالت تقیه] گفت: «ابوبکر مرد مهربانی بوده، من هم اگر بودم چنین حکمی می‌دادم!»^{۱۰}

کمیت شاعر نیز چنین تقیه‌ای را به کار برده است. جوهری درباره گفتگوی سید حمیری و کمیت این گونه می‌نویسد: سید از کمیت پرسید: آیا تو این شعر را سروده‌ای؟

أرضي بسبب أبي بكر ولا عمراً	إني أحب أمير المؤمنين ولا
بنت النبي ولا ميراثه كفرة	ولا أقول إذا لم يعطيا فدكاً
يوم القيامة من عذر إذا اعتذرا	الله يعلم ماذا يأتيان به

کمیت پاسخ داد: آری، این شعر سروده من است ولی به خاطر تقیه از بنی امیه چنین سروده‌ام. اما در این شعر تصریح کرده‌ام که آنچه در دست حضرت بود گرفتند.^{۱۱}

در ذیل این گفتگو، ابن ابی‌الحدید از ابن‌الصباح نقل می‌کند؛ ابوالحسن از من پرسید: آیا در این شعر، کُمت کفر آن دو را ثابت کرد؟ من در پاسخ گفتم: آری.^{۱۳}
از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «آنگاه که ابوبکر در مسند خلافت نشست، گروهی را به فدک فرستاد تا وکلای حضرت زهرا علیها السلام را خارج کنند.»^{۱۴}

پس از استدلال حضرت زهرا علیها السلام و خواستن شاهد بر بخشش حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ابوبکر نامه‌ای نوشت و در آن، فرمان ردّ فدک به حضرت زهرا علیها السلام را داد.

امام صادق علیه السلام در نامه‌ای طولانی آورده‌اند: «پس ابوبکر ورقه‌ای را (برای نوشتن) طلب کرد و در آن، بازگرداندن فدک به حضرت زهرا علیها السلام را خواستار شد. هنگامی که حضرت نامه را گرفتند و از نزد ابوبکر خارج شدند، در میان راه، به عمر برخوردند. عمر گفت: ای دختر محمد! این نوشته‌ای که در دست‌داری چیست؟ زهرا علیها السلام پاسخ دادند: این، نامه‌ای است که ابوبکر به‌عنوان رد فدک برایم نوشته است... عمر نامه را از آن حضرت گرفته نزد ابوبکر برد و پس از مدتی بحث و گفت‌وگو، آن را پاره کرد...»^{۱۵}

در روایتی از حضرت زهرا علیها السلام نقل شده که فرمودند: «... وَظَلَمُونِي حَقِّي، وَأَخَذُوا إِرْثِي، وَخَرَقُوا صَحِيفَتِي الَّتِي كَتَبَهَا لِي أَبِي بِمِلْكِ فَدَكِّ، وَكَذَّبُوا شُهُودِي»^{۱۶}؛ «در حقم ظلم کردند، ارثم را گرفتند، صحیفه‌ام را که پدرم در ملکیت فدک و عوالی برایم نوشته بود، پاره کردند و شاهدانم را تکذیب نمودند.»

و بدین وسیله غصب فدک رقم خورد و داستان مفصل آن در کتاب‌هایی که در همین باره نوشته‌اند، آمده است.

فدک در دوره خلافت عمر

فدک همچنان از دست اهل بیت: خارج بود تا این که عمر بن خطاب به خلافت رسید و او کسانی را فرستاد تا آنچه از فدک در دست یهودیان بود را قیمت‌گذاری کند و آنگاه که قیمت اموالشان را پرداخت، آنان را روانه شام کرد.^{۱۷}

او درآمد فدک را در مصالح عمومی استفاده می‌کرد. اگرچه بعضی نقل کرده‌اند که فدک را به امیر مؤمنان علیه السلام و عباس تحویل داد اما به گواهی تاریخ، باید گفت که عمر

باغ‌های اطراف مدینه را بازگرداند ولی فدک در تصرف او باقی بود.

یاقوت حموی در همین باره می‌نویسد: «ثم أدى اجتهاد عمر بن الخطاب بعده لما ولي الخلافة وفتحت الفتوح واتسعت على المسلمين أن يردوا إلى ورثة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم».^{۱۸}

علامه امینی نیز نوشته است: عمر پس از دستیابی به خلافت، فدک را به ورثه پیامبر خدا ﷺ

داد.^{۱۹}

اما بیشتر علمای اهل سنت نوشته‌اند: «فَأَمَّا صَدَقَتُهُ بِالْمَدِينَةِ فَدَفَعَهَا عُمَرُ إِلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ فَغَلَبَهُ عَلَيْهَا عَلِيٌّ وَأَمَّا خَيْبَرٌ وَفَدَكٌ فَأَمْسَكَهُمَا عُمَرُ...»؛ اما صدقات پیامبر خدا ﷺ در مدینه را به علی و عباس داد ولی خیبر و فدک را خود تصرف نمود.^{۲۰}

در صفحاتی که می‌آید، اشاره خواهد شد که منظور از متولیان صدقات رسول الله، همین صدقات مدینه و اطراف آن است و صدقات علی و فاطمه علیها السلام، بخشی از باغ‌های افزوده شده در اطراف صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و فدک می‌باشد. برخی از علمای انساب به هنگام اشاره به صدقات الرسول صلی الله علیه و آله، هر سه را مدنظر داشتند؛ زیرا آنان بر این باورند که همه آنها متعلق به رسول الله بوده و واگذاری آن به شخص دیگر همان مباحث دوره ابوبکر را در بر می‌گیرد. اما علت برگرداندن مقداری از ارث حضرت زهرا علیها السلام به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله توسط خلیفه دوم، تحت فشار بودن حکومت توسط بزرگان صحابه بوده است.

ابن کثیر می‌نویسد: «در دوران خلافت عمر، مردم از او خواستند که امور باغ‌های مدینه را به علی علیه السلام و عباس واگذار کند و به واسطه عده‌ای از بزرگان صحابه او را تحت فشار قرار دادند.»^{۲۱}

یاقوت حموی همچنین می‌نویسد: «بعد از آن که عمر بلاد را فتح کرد و اموال زیادی به دست آورد و در بین مسلمانان تقسیم کرد، نظرش عوض شد و مقداری از اموال را به حضرت امیر علیه السلام و عباس تحویل داد.»^{۲۲}

از این رو، در کلام علمای انساب و مورخان، منظور از صدقات علی علیه السلام شامل هم صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و هم آنچه که خلیفه برگردانده است و برخی معتقدند مقداری از فدک نیز بوده است، که البته بعید به نظر می‌رسد.

علامه عسکری می نویسد: علمای مدرسه خلفا؛ از محدثان و مورخان و لغویین و... توافق کردند بر این که هر چه را که پیامبر خدا ﷺ از خود به ارث گذاشته؛ از مزارع و باغها، صدقه نامند و استناد کرده اند به آنچه که ابوبکر از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که فرمود: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ».^{۲۳} در عمده القاری، در شرح گفتار بخاری و «صَدَقَتُهُ بِالْمَدِينَةِ» گوید: یعنی املاکی که بعد از آن حضرت صدقه شد و گفته می شود صدقات پیامبر خدا ﷺ در مدینه، اموال بنو نضیر است که نزدیک مدینه بود.

از قاضی عیاض نقل شده که صدقات آن حضرت در مدینه عبارت است از: اموال مخیریق و از جمله اموال آن حضرت، اموال بنو نضیر و همچنین نصف زمین فدک و ثلث زمین وادی القری و دو قلعه از قلعه های خیبر، که به موجب آن حدیث صدقه شد.^{۲۴}

فدک در خلافت عثمان

هنگامی که خلافت به عثمان رسید، او برخلاف شیوه ابوبکر و عمر عمل کرد^{۲۵} و فدک و صدقات حضرت زهرا علیها السلام را به پسر عمو و داماد خود مروان بن حکم بخشید و آن را جزو اموال شخصی مروان قرار داد!^{۲۶}

ابن حجر عسقلانی می نویسد: «چون عثمان از فدک بی نیاز بود. آن را به مروان بخشید.»^{۲۷} ابن عبد ربّه در «العقد الفرید» می نویسد: «أَنَّ أَوَى طَرِيدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمِ الْحَكَمَ بْنَ أَبِي الْعَاصِ... وَأَقْطَعَ فَدَكَ مِرْوَانَ، وَهِيَ صَدَقَةٌ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمِ...»^{۲۸}

ابن قتیبه نیز این جریان را با عبارت «قطعه فدک لمروان وهي صدقة رسول الله»^{۲۹} یاد می کند.

از بلی واقعه ای را نقل می کند که مربوط به اصل فدک نیست، اما حقایقی را در بر دارد که نقل آن در اینجا خالی از لطف نیست:

وقتی عثمان به خلافت رسید، عایشه به او گفت: همان حقوقی را که پدرم و عمر^{۳۰} از بیت المال می پرداختند، به من بده!

عثمان در پاسخ گفت: من در کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چنین چیزی را ندیده ام و پدرت

و عمر با رضایت خود آن حقوق را به تو می‌دادند و من این کار را نمی‌کنم. عایشه در پاسخ گفت: پس سهم مرا از ارث پیامبر بده. عثمان شگفت زده شد و گفت: آیا تو شهادت ندادی که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: از من ارث برده نمی‌شود و با این شهادت حق فاطمه، دختر رسول الله را باطل کردی، حال ارث پیامبر ﷺ را از من مطالبه می‌کنی؟! هرگز این کار نخواهد شد. سپس اربلی به مختصری از اختلافات عایشه و عثمان اشاره کرده و می‌نویسد: اختلاف به آنجا رسید که عایشه شعار می‌داد: «عثمان را بکشید...»^{۳۱} تقاضای ارث پیامبر ﷺ از کسی صادر می‌شود که زمانی معرکه گردان این قضیه بوده و زنان پیامبر را منع از ارث می‌کرد.

فدک در خلافت امیر مؤمنان، علی علیه السلام

ارتباط امیر المؤمنین، علی علیه السلام با فدک، باید در دو دوره مورد بررسی قرار گیرد؛ ابتدا دوران مخاصات حضرت زهرا علیها السلام با حکومت درباره فدک که بحث‌های مختصر آن گذشت.

و دوم، زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام

در این زمان همه منتظر بودند که حضرت علی علیه السلام با صدور حکمی فدک را که متعلق به همسرش بود بازستاند اما او این کار را نکرد. در نامه‌ای که برای عثمان بن حنیف نوشته، معلوم می‌سازد که حضرت قصد گرفتن فدک را ندارد، آن حضرت در این نامه نوشته، «بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِيْنَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ فَسَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسٌ قَوْمٍ وَ سَحَّتْ عَنْهَا نَفُوسٌ قَوْمٍ آخِرِينَ وَ نِعْمَ الْحَكْمُ لِلَّهِ»^{۳۲}؛ «آری، از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است، فدک در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند. (آن را از ما غصب کردند) و دیگران بخشش نموده و از آن گذشتند و بهترین حاکم خداوند است.»

از امام صادق علیه السلام سؤال شد؛ آنگاه که علی علیه السلام به حکومت رسید، چرا فدک را پس نگرفت؟

حضرت فرمود: «به جهت اقتدا به حضرت رسول ﷺ، وقتی که مکه فتح شد، عقیل خانه پیامبر خدا ﷺ را در غیاب حضرت فروخته بود، به ایشان عرض کردند، ای پیامبر خدا! آیا خانه خود را مطالبه نمی کنی؟ حضرت فرمودند: آیا عقیل برای ما خانه ای باقی گذاشته است؟ ما خاندانی هستیم که بر نمی گردانیم چیزهایی که به ظلم از ما گرفته شده است. به همین جهت علی ﷺ وقتی به حکومت رسید، فدک را بر نگرداند.»^{۳۳}

از امام رضا ﷺ نیز چنین مطلبی را پرسیدند، آن حضرت در پاسخ فرمودند: «ما خاندانی هستیم که فقط خداوند از حقوقی که به ما ظلم شده انتقام می گیرد. و ما ولی مؤمنان هستیم و برای آن ها حکم می کنیم و حقوقشان را از ظالمان می گیریم، ولی حقوق خود را از کسانی که به ما ظلم کرده اند نمی گیریم.»^{۳۴}

ابن ابی الحدید می نویسد: علی ﷺ همچون ابوبکر و عمر، فدک را برای مصارف عمومی مسلمانان قرار داد.^{۳۵}

بی شک این عمل امیر مؤمنان، علی ﷺ به خاطر جو حاکم در مکه و مدینه بود و به خاطر آن که در مظان اتهام قرار نگیرد که صدقات رسول خدا را به نفع خود برداشته، لذا با وجود آن که در گذشته برای اثبات حق همسرش با خلفای قبلی مجادله داشت، اما در اینجا هیچ واکنشی نشان نداد.

محمد بن اسحاق گوید: از امام باقر ﷺ پرسیدم: امیر مؤمنان ﷺ وقتی به خلافت رسید. نسبت به سهم خویشان پیامبر از خمس، چه تصمیمی گرفت؟

حضرت فرمود: آن را مثل ابوبکر و عمر جزو بیت المال قرار داد.

عرض کردم: چرا؟ در حالی که شما می گوئید: سهم «ذی القربی» برای خاندان پیامبر است؟ حضرت جواب داد: علی ﷺ دوست نداشت (در رابطه با چیزی که سودش به خاندان خودش می رسید) [مورد اتهام قرار گیرد] و مردم بگویند: علی مخالفت ابوبکر و عمر نمود. [تا چیزی برای خودش در نظر گیرد].^{۳۶}

امام علی ﷺ در خطبه ای به این مطلب اشاره کلی دارد و می فرماید:

حاکمان پیش از من، اعمالی انجام دادند که مخالف روش پیامبر ﷺ بود و در مخالفت با آن حضرت تعمد داشتند. عهد او را نقض کردند و سنتش را تغییر دادند. بدانید اگر مردم را

مجبور به ترک بدعت‌ها کنم... اگر مقام ابراهیم را به جایی که پیامبر گذاشته بود برگردانم و فدک را به ورثه فاطمه تحویل دهم... مرا تنها خواهند گذاشت.^{۳۷}

حاکمان پیش از من،

اعمالی انجام دادند که مخالف روش پیامبر ﷺ بود و در مخالفت با آن حضرت تعمد داشتند. عهد او را نقض کردند و سنتش را تغییر دادند. بدانید اگر مردم را مجبور به ترک بدعت‌ها کنم... اگر مقام ابراهیم را به جایی که پیامبر گذاشته بود برگردانم و فدک را به ورثه فاطمه تحویل دهم... مرا تنها خواهند گذاشت.

فدک در خلافت معاویه

معاویه پس از آن که امام حسن رضی الله عنه را به شهادت رساند، فدک را میان سه نفر تقسیم کرد؛ مروان ابن حکم، عمر بن عثمان و فرزندش یزید.^{۳۸} اما یعقوبی و یاقوت حموی معتقدند که معاویه، تمام فدک را به مروان بن حکم بخشید.^{۳۹} ابن سعد در «الطبقات الکبری» می‌نویسد: در سال چهل هجری، مروان بن حکم والی مدینه شد. او نامه‌ای به معاویه نوشت و از وی خواست که فدک را در اختیارش بگذارد. معاویه خواسته وی را برآورد و مروان از فروش میوه‌های فدک سالیانه ده هزار دینار به جیب می‌زد.^{۴۰} برخی نیز نوشته‌اند معاویه فدک را به مروان بخشید تا اهل بیت علیهم السلام را خشمگین سازد!^{۴۱}

فدک در دست‌ان آل مروان

در برخی منابع آمده است، هنگامی که مروان به حکومت رسید فدک را در اختیار گرفت و سپس آن را به پسرش عبدالعزیز داد که او نیز فدک را به فرزندش عمر

بخشید^{۴۲}

ابن سعد گوید: مروان نصف فدک را به عبدالملک و نصف دیگر را به عبدالعزیز بخشید. سپس عبدالعزیز سهم خود را به فرزندش عمر داد.^{۴۳} هنگامی که خلافت به ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۶ ق.) رسید، متولی صدقات پیامبر خدا ﷺ را معین کرد که نامش زید بن امام حسن علیه السلام بود.



زید فرزند بزرگ امام حسن مجتبی علیه السلام است. کنیه او ابوالحسین^{۴۴} و مادرش ام بشر^{۴۵} دختر ابومسعود عقبه بن عمرو بن ثعلبه خزرجی انصاری بود. وی در سفر عراق، ملازم رکاب عموی بزرگوارش حضرت سیدالشهدا علیه السلام نشد و بعد از شهادت آن حضرت، با عبدالله بن زبیر بیعت کرد و نزد او رفت. برخی در علت آن اینگونه گفته‌اند که چون خواهرش،

أم الحسن، دختر امام حسن علیه السلام همسر عبدالله بن زبیر بود. از این رو، وقتی عبدالله کشته شد، زید خواهرش را همراه خود از مکه به مدینه آورد و متولی صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله شد.^{۴۶}

وقتی سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ ق.) به خلافت رسید، به عامل و حاکم خود در مدینه نوشت: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا جَاءَكَ كِتَابِي هَذَا، فَأَعِزُّ زَيْدًا عَنِ صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَادْفَعْهَا إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ رَجُلًا رَجُلًا [مِنْ قَوْمِهِ وَاعْنَهُ عَلِيٌّ مَا اسْتَعَانَكَ عَلَيْهِ وَالسَّلَامُ]»؛ «هنگامی که نامه من به تو رسید، زید را از تولیت صدقات رسول الله عزل کن و تولیت او را به شخصی که از خویشاوندان اوست واگذار، و وی را در این امر معاونت و مساعدت کن.»

حاکم مدینه دستور خلیفه را به اجرا گذاشت و زید را از تولیت صدقات رسول الله عزل کرد و دیگری را متولی آن ساخت. آنگاه که خلافت به عمر بن عبدالعزیز رسید، نامه از طرف او به والی مدینه آمد که در آن نوشته شده بود: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ زَيْدَ بْنَ الْحَسَنِ، شَرِيفُ بَنِي هَاشِمٍ وَذُو سِنْتِهِمْ، فَإِذَا جَاءَكَ كِتَابِي هَذَا، فَارْذُدْ عَلَيْهِ صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَاعْنَهُ عَلِيٌّ مَا اسْتَعَانَكَ عَلَيْهِ، وَالسَّلَامُ»؛ «زید بن حسن، شریف بنی هاشم و مسن ترین آن ها است، هنگامی که نامه ام به تو رسید، صدقات رسول الله را به او برگردان و در این امر یاری اش نما...»^{۴۷}

ظاهراً زید بن امام حسن علیه السلام تنها متولی صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و در همین دوره، تولیت فدک به دست فرزند برادرش داود بن حسن مثنی بن امام حسن علیه السلام بوده که از سوی عمر بن عبدالعزیز منصوب گشته و یا از سوی عبدالله محض بن حسن مثنی نیابت داشته است. اما طبق روایتی که عطاردی آن را نقل کرده، زید متولی صدقات امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز بوده و این نشان می دهد که بخشی از فدک هم در دستان زید بوده است.

ابو معشر^{۴۸} گوید: «حضرت علی علیه السلام مقرر کرده بود که باید تولیت صدقات او در دست اهل فضل و کمال از فرزندان او باشد. راوی گوید: تولیت صدقات آن حضرت در زمان ولید بن عبدالملک، به زید بن حسن علیه السلام رسید. در این هنگام میان او و ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه بن امام علی علیه السلام بر سر تولیت و تصدی صدقات، اختلاف به وجود آمد. ابوهاشم به زید گفت: تو می دانی که ما در حسب و نسب با هم فرقی نداریم. تنها جهتی که تو را بر من فضیلت می دهد این است که تو از فرزندان فاطمه هستی و من از این شرف بهره ای ندارم. ولی این صدقات که اکنون موجود است، از فاطمه زهرا نیست، بلکه به امیر مؤمنان، علی بن

ابی طالب علیه السلام تعلق دارد. علاوه بر این، علی علیه السلام شرط کرده است که باید تولیت این صدقات در دست افضل و اعلم از فرزندان او باشد و من اکنون از شما افقه و اعلم هستم.

زید بن حسن علیه السلام به دمشق رفت و جریان را به خلیفه اموی گفت. در این هنگام از ولید بن عبدالملک نزد ابوهاشم سعایت شده بود که وی ادعای خلافت دارد و هم اکنون لشکریانش در عراق جمع شده و در انتظار فرمان او هستند.

ولید بن عبدالملک هنگامی که این سخنان را درباره ابوهاشم شنید، به عامل خود در مدینه نوشت که هرچه زودتر ابوهاشم را دستگیر کند و به دمشق بفرستد. ولید بن عبدالملک بر ابوهاشم خشمناک شد و سرانجام او را به زندان افکند. او مدتی در زندان بود تا اینکه امام سجاد علیه السلام وسیله رهایی و آزادی اش گردید.^{۵۱}

شیخ مفید رحمته الله علیه درباره زید می نویسد: «فَكَانَ يَلِي صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ أَسَنَ، وَ كَانَ جَلِيلَ



الْقُدْرُ، كَرِيمِ الطَّبَعِ، ظَرِيفِ النَّفْسِ، كَثِيرِ الْبِرِّ، وَ مَدْحَهُ الشُّعْرَاءُ، وَ قَصَدَهُ النَّاسُ مِنَ الْآفَاقِ لَطَلَبِ فَضْلِهِ...»؛ «زید متولّی صدقات پیامبر خدا ﷺ بود. او مردی مسن، جلیل القدر، کریم الطبع و دارای نفس لطیف و خیر بی شمار بود و شعرا و ادبای عصرش در شأن او قصاید فراوانی گفته و او را ستوده‌اند.»^{۵۲}

منصور دوانیقی در هفتم رمضان سال ۱۵۰ق. او را امیر مدینه کرد اما فردای آن روز، زید فرزندش حسن را امیر مدینه نمود.^{۵۳} بنابراین، زید بن حسن رضی الله عنه به مدت یک شب امیر مدینه بود.^{۵۴}

زید از اصحاب امام سجاد رضی الله عنه و سیدی جلیل القدر، بلند جایگاه، بخشنده و ستایش شده بود.^{۵۶} او از عبدالله بن عباس^{۵۷} و جابر بن عبدالله^{۵۸} و از پدر بزرگوارش روایت نقل می‌کند.^{۵۹} همچنین حسن (فرزند زید) و عبدالله بن عمرو بن خدّاش، و عبدالرحمان بن ابی‌الموال و عبدالملک بن زکریای انصاری کوفی و ابو معشر نجیح بن عبدالرحمان مدنی و یزید بن عیاض بن جعدبه^{۶۰} از زید بن امام حسن رضی الله عنه روایت نقل کرده‌اند. گویند مردم از جسم قوی

عمر بن عبدالعزیز نسبت به خلفای پیش و پس از خود، از بنی امیه، نام نیکی از خود برجای گذاشت و بسیاری از کارهای وی، مورد ستایش دوستان و مخالفان بنی امیه؛ از جمله مورخان و سیره نگاران اهل سنت قرار گرفته است. او در هنگام قبول خلافت گفت: همه مظلوم و از میان آن‌ها، اول چیزی که رد خواهم کرد، آن چه از فدک در دست من است را به فرزندان پیامبر و علی رضی الله عنه بر می‌گردانم.

و بزرگ او در تعجب بودند و همواره او را بزرگ می‌شمردند. او در سن ۷۰ سالگی یا ۹۰ سالگی در گذشت.^{۶۱} برخی وفات او را حدود سال ۱۲۰ق. نوشته‌اند.^{۶۲} شیخ مفید رضی الله عنه وفات او را در ۹۰ سالگی می‌داند.^{۶۳} او در محلی میان مکه و مدینه به نام

حاجر از دنیا رفت و به گفته بخاری در هنگام وفات، صد سال داشت.^{۶۴} گویند بدنش را به مدینه آورده و در قبرستان بقیع دفن کردند.^{۶۵}

علمای انساب گفته‌اند همسر زید بن حسن علیه السلام لبابه دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بوده است و نیز نوشته‌اند: این بانو همسر حضرت عباس بن امام علی علیه السلام بوده، و پس از شهادت او، زید بن حسن با لبابه ازدواج کرد و از او فرزندی به دنیا آمد که نامش را حسن نهاد.^{۶۶}

ابن سعد فرزند دیگری به نام محمد برای زید قائل شده است که در زمان حیات پدرش از دنیا رفت.^{۶۷} ابوالحسن عمری نسابه می‌نویسد: «گفته‌اند برای زید بن حسن علیه السلام فرزندی بوده به نام یحیی که قبر او در مصر است، ولی این مطلب را در کتابی ندیده‌ام، بلکه این قول مجرد سماع است و قائلین آن اندک‌اند.»^{۶۸}

حسن مثنی متولی دیگر صدقات النبی صلی الله علیه و آله

یکی دیگر از متولیان صدقات رسول الله و امیر مؤمنان علیه السلام، حسن مثنی، فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام است. او مکنی به ابو محمد و مشهور به مثنی است.^{۶۹} مادرش خوله دختر منظور بن زبان (ریان) بن سیار بن عمرو بن جابر بن عقیل بن هلال بن سمی بن مازن بن فزاری بود.^{۷۰} او از پدرش امام حسن علیه السلام و از عبدالله بن جعفر^{۷۱} و از همسرش فاطمه بنت الحسین علیه السلام^{۷۲} روایت نقل کرده است. و حنان بن سدیر کوفی، سعید بن ابی سعید، عبدالله بن حفص بن عمر بن سعد، حسن بن محمد حنفیه بن امام علی علیه السلام و فرزندانش ابراهیم، عبدالله و حسن مثلث^{۷۳} و سهیل^{۷۴}، زیاد بن سوقة^{۷۵} از وی روایت نقل می‌کرده‌اند.

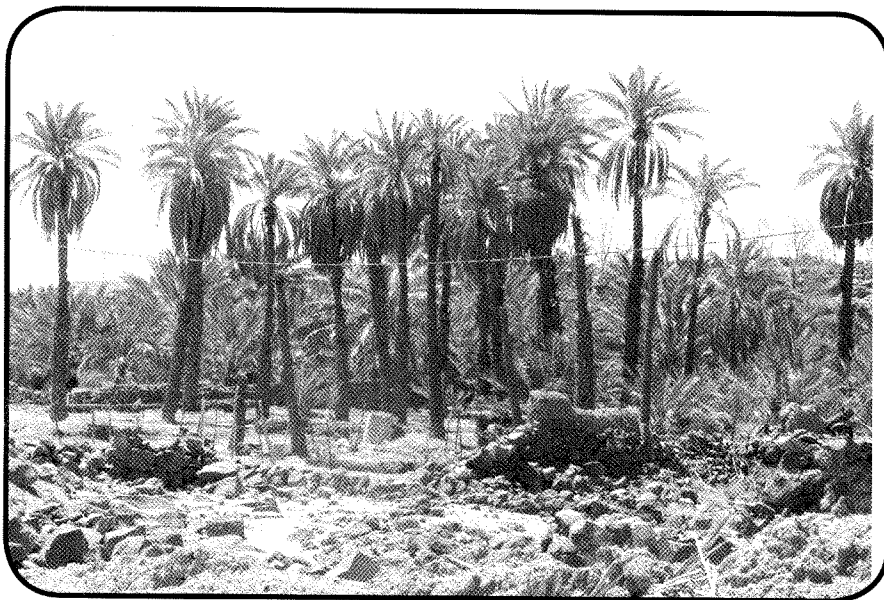
او در سال ۶۱ ق. با فاطمه دختر امام حسین علیه السلام ازدواج کرد.^{۷۶} گویند خود امام حسین علیه السلام او را در انتخاب دو دخترش فاطمه و سکینه آزاد گذاشت و او با فاطمه ازدواج کرد.^{۷۷} شیخ مفید رحمته الله علیه درباره وی می‌نویسد: «حسن مثنی شخصیتی جلیل القدر، سرآمد خوبان روزگار، اهل فضل و تقوا و پارسایی و متولی صدقات و امور خیریه جدش امیر مؤمنان علی علیه السلام در عصر خود بود.»^{۷۸}

سید جعفر اعرجی با عنوان «وکان يتولّى صدقات جدّه أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام»،

از تولیت او بر صدقات امام علی علیه السلام خبر می‌دهد.^{۷۹} به نظر می‌رسد او این مطلب را از ابن عبّنه نسابه اقتباس کرده است. وی سپس اضافه می‌کند که امام سجّاد علیه السلام با حسن مثنی در تولیت صدقات امیرالمؤمنین علیه السلام منازعه کرد و سرانجام تولیت آن را به حسن مثنی واگذار کرد.^{۸۰} اعرجی ادامه می‌دهد: تولیت حق امام سجّاد علیه السلام بوده است؛ زیرا تولیت صدقات امیرالمؤمنین علیه السلام باید در دست فرزندان فاطمه علیها السلام باشد و لذا پس از امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام رسید و پس امام سجّاد علیه السلام متصرف شد اما به حسن مثنی برگرداند.^{۸۱}

سید ضامن بن شدقم تعابیر جالبی درباره شخصیت حسن مثنی دارد. او می‌نویسد: «كان الحسن المثنى يشبه بجده رسول الله صلى الله عليه وآله وكان سيداً شريفاً رئيساً، جليل القدر، رفيع المنزلة، عظيم الشأن، عالماً، عاملاً، فاضلاً، كاملاً، صالحاً، عابداً، ورعاً زاهداً».^{۸۲}

صفتی در کتابش می‌نویسد: صدقات نبی صلى الله عليه وآله پس از آن حضرت، ابتدا دست ابوبکر و سپس عمر افتاد و او به عباس بن عبدالله و امام علی علیه السلام برگرداند و آن حضرت آن را داشت تا به امام حسن علیه السلام رسید و سپس در دست امام حسین علیه السلام قرار گرفت و بعد از او در دست امام علی بن الحسین علیه السلام و پس از آن حضرت در اختیار حسن مثنی بود و بعد از او برادرش



زید بن امام حسن آن را متصرف شد.^{۸۳} بنابراین، حسن مثنی هم صدقات حضرت رسول ﷺ و صدقات علی ﷺ و بخشی از فدک را عهده‌دار بوده است.

برخورد حجاج با حسن مثنی

زمانی که حجاج بن یوسف ثقفی حاکم مدینه بود، عمر بن علی ﷺ به حسن مثنی پیشنهاد کرد که مرا در موقوفات پدر شریک گردان، حسن پذیرفت و عمر بن علی ﷺ نزد حجاج رفت و شکایت کرد و او از حسن مثنی خواست که عمر را در موقوفات امیر المؤمنین ﷺ مانند دیگر اهل بیت شرکت دهد و سهمی از آن برای عمر بن علی قرار دهد. حسن مثنی گفت: جدّم امیر المؤمنین ﷺ در وقف‌نامه شرط کرده است تا زمانی که فرزندان از نسل فاطمه ﷺ وجود دارند به سایر فرزندان نمی‌رسد و چون مادر عمر، صهباء، دختر ربیعۀ تغلبیه است، از صدقات پدرش بهره‌ای نخواهد داشت و من نمی‌توانم در حالی که جدم امیر مؤمنان ﷺ معین فرموده، دخل و تصرف نمایم و آن را تغییر دهم.

حجاج گفت: اگر تو نتوانی چنین کنی من می‌توانم و او را دخالت و شرکت می‌دهم. حسن چیزی نگفت و چون حجاج به دیگران پرداخت، حسن از موقعیت استفاده کرد و از نزد حجاج بیرون رفت و یکسره راه شام را در پیش گرفت.^{۸۴}

حسن قریب به یک ماه جلوی دارالخلافۀ عبدالملک مروان سرگردان بود و اجازه ملاقات به او نمی‌دادند تا آن که روزی یحیی بن حکم او را دید و پس از سلام و احوالپرسی علت حضورش در شام را جوینا شد. حسن ماجرا را برای وی تعریف کرد. یحیی وعده داد اجازه ورود برای او بگیرد و نزد عبدالملک رفت و گفت:

حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب به قصد دیدار با شما، یک ماه است در شام به سر می‌برد و اجازه ورود به او داده نشده و او و پدرش و جلدش پیروانی دارند که حاضرند جانشان را فدا کنند و اگر خواسته‌اش را انجام دهی و وی را گرامی بداری، ضرر نخواهی کرد.

عبدالملک اجازه حضور داد و حسن بر او وارد شد و مورد احترام قرار گرفت. حسن با

آن که جوان بود اما آثار پیری در چهره‌اش دیده می‌شد. عبدالملک خطاب به وی گفت: چه زود پیر شدی؟! یحیی بن حکم بی‌درنگ گفت: چگونه پیر نشود و در حالی که اهل عراق پیوسته هیأتی به سویش روانه می‌کنند و او را به خلافت می‌خوانند! حسن خشمگین شد و گفت: چنین نیست بلکه ما خاندان پیامبر زود شکسته می‌شویم.

در این هنگام، عبدالملک پرسید: به چه هدفی به شام آمده‌ای؟ حسن حکایت حجاج را در مورد صدقات جدش بیان کرد. عبدالملک گفت: حجاج چنین اختیاری ندارد. من برای او نامه‌ای می‌نویسم. او در نامه‌اش خطاب به حجاج نوشت: معارض حسن بن حسن در صدقات جدش نشود و کسی را که جدش داخل در موقوفات نکرده وارد نکند. او نامه را، همراه جایزه‌ای به حسن مثنی داد و با عزت و احترام وی را روانه مدینه کرد. حسن وقتی از حضور عبدالملک خارج شد، یحیی را مورد سرزنش قرار داد و گفت: بد رفیقی هستی و با جان من بازی کردی! یحیی گفت: چنین نیست بلکه خیرخواه تو بودم؛ زیرا عبدالملک از این پس همواره از تو می‌ترسد و اگر از ترس نبود حاجت تو را برآورده نمی‌ساخت.^{۸۵}

حسن مثنی در کربلا حضور یافت و در رکاب عمویش امام حسین علیه السلام با دشمنان جنگید. او بر اثر جراحات وارده، در زمین کربلا نیمه‌جان افتاده بود و آنگاه که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید و آتش جنگ خاموش شد، سپاهیان عمر بن سعد خواستند سر وی را از بدن جدا کنند اما اسماء بن خارجه فزاری که با حسن مثنی از طرف مادر خویشی داشت، از ابن سعد درخواست کرد که حسن را به وی بسپارند تا عیدالله بن زیاد درباره‌اش تصمیم بگیرد و آنان چنین کردند و چون نزد عیدالله رفت از او خواست که حسن را مورد عفو قرار دهد و از قتلش صرف نظر کند. ابن زیاد هم پذیرفت و از کشتن حسن صرف نظر کرد. اسماء بن خارجه وی را به خانه خود برد و تحت معالجه قرار داد و پس از بهبودی‌اش روانه مدینه کرد.^{۸۶}

حسن مثنی در سال ۹۷ ه. ق در سن ۵۳ سالگی توسط دستیاران سلیمان بن عبدالملک مروان مسموم شد و درگذشت.

پس از وفات حسن بن حسن، تولیت صدقات النبی و امیر المؤمنین علیه السلام به برادرش زید بن امام حسن علیه السلام رسید. برخی معتقدند که زید متولی صدقات النبی و حسن متولی صدقات امیر المؤمنین و بخشی از فدک بوده است.

متولی فدک در خلافت عمر بن عبد العزیز

سلیمان بن عبدالملک در دهم و به روایتی در بیستم صفر سال ۹۹ قمری، در شهر دابق، در سرزمین قسرین وفات کرد و در هنگام وفاتش، طی وصیت نامه‌ای عمر بن عبدالعزیز را ولی عهد و جانشین خود معرفی کرد.^{۸۷} عمر بن عبدالعزیز نسبت به خلفای پیش و پس از خود، از بنی امیه، نام نیکی از خود برجای گذاشت و بسیاری از کارهای وی، مورد ستایش دوستان و مخالفان بنی امیه؛ از جمله مورخان و سیره نگاران اهل سنت قرار گرفته است. او در هنگام قبول خلافت گفت: همه مظلوم^{۸۸} و از میان آن‌ها، اول چیزی که رد خواهم کرد، آن چه از فدک در دست من است را به فرزندان پیامبر و علی علیه السلام بر می گردانم.^{۸۹} وی همچنین به کارگزاران مدینه نوشت که فدک را به فرزندان فاطمه برگردانند.^{۹۰} او پا را فراتر گذاشته و در مدتی که فدک دستش بود و از درآمد آن بهره برد، پولش را به آل علی علیه السلام برگرداند.^{۹۱}

اربلی و دیگران می‌نویسند که او فدک را به امام محمد باقر علیه السلام و عبدالله المحض بن حسن المثنی بن امام حسن علیه السلام برگرداند و در دست آل علی علیه السلام بود تا عمر بن عبدالعزیز وفات یافت.^{۹۲}

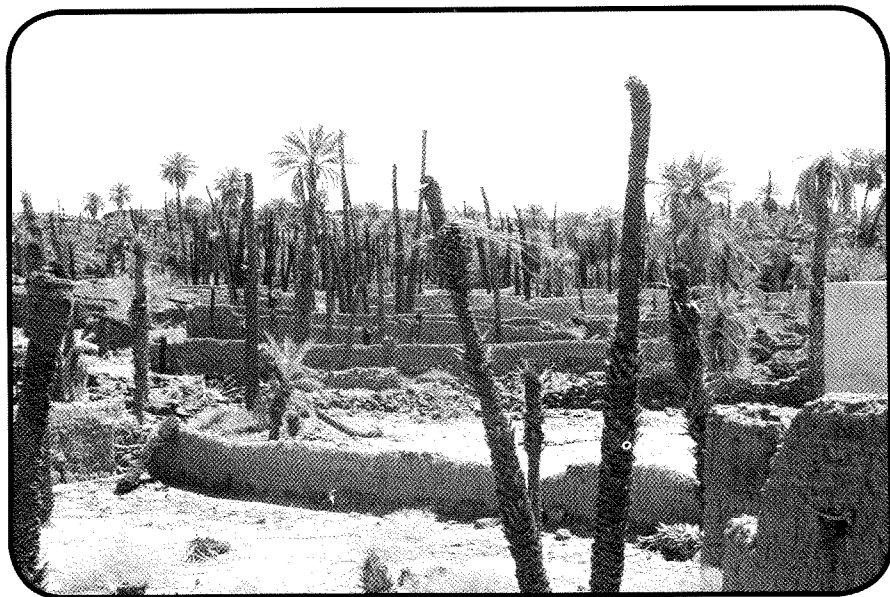
ظاهراً امام محمد باقر علیه السلام در صدقات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فدک، هیچ تعرضی ننموده و متولی فدک در این دوره داود بن حسن المثنی بن امام حسن علیه السلام بود. در همین باره ابوالحسن عمری نسابه می‌نویسد: «وکان داود یلی صدقات علی عن أخیه عبدالله...».^{۹۳} او نیابتاً متولی صدقات امیر المؤمنین علی علیه السلام بود.

ابن طقطقی، ضمن اشاره به متولی بودن او بر صدقات علی علیه السلام، وی را نایب برادرش حسن مثلث می‌داند.^{۹۴} از اینجا معلوم می‌شود که تولیت فدک ابتدا به عبدالله المحض و سپس به حسن مثلث و پس از آن‌ها داوود بن حسن مثنی به عنوان نایب از آن نگهداری و

بهره‌برداری می‌کرده است. ابن مهنا نیز به تولیت او بر صدقات امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره دارد.^{۹۵} او برادر رضاعی امام جعفر صادق علیه السلام است.^{۹۶}

ابن عنبه ضمن ستایش از او می‌نویسد: «او مکنی به ابوسلیمان و متولی صدقات امیرمؤمنان علی علیه السلام به نیابت از برادرش عبدالله محض بود. او همچنین برادر رضاعی امام صادق علیه السلام به شمار می‌آمد، هنگامی که منصور دوانیقی بر بنی حسن خشمگین شد، او را همراه جمعی از بنی حسن به زندان انداخت. اما به سبب دعایی که امام صادق علیه السلام به مادرش آموخته بود، آزاد شد و به دعای اُم داوود شهرت یافت. این دعا در نیمه رجب خوانده می‌شود و به دعای استفتاح نیز مشهور است. داوود در مدینه به سن ۶۰ سالگی درگذشت.^{۹۷}

سید کاظم یمانی، داود را مکنی به ابوعبدالله می‌داند.^{۹۸} شیخ طوسی رحمته الله علیه او را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده^{۹۹} و بیهقی با عنوان «كَانَ شُجَاعًا سَخِيًّا» یاد می‌کند.^{۱۰۰} ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: منصور دوانیقی او را با جماعتی از اهل بیت: به زندان انداخت و سپس بعد از کشته شدن محمد و ابراهیم آزاد نمود.^{۱۰۱}



داود از محدثین شیعه بوده و احمد بن محمد بن ابی نصر، از او روایت نقل کرده‌اند.^{۱۰۲} وی حدود سال ۱۴۴ قمری در مدینه وفات یافت.^{۱۰۳} اگر سن او را در هنگام وفات که شصت سال بود کسر کنیم، سال ۸۴ قمری، سال تولد او خواهد بود و هنگامی که او متولی صدقات علی علیه السلام و فدک بود، قریب به ۳۵ سال داشت.

اردبیلی در جامع الروات، داود بن حسن مثنی را از اصحاب امام باقر علیه السلام دانسته که البته وی در این ادعا تنها است.^{۱۰۴} اما با توجه به تولد داود به سال ۸۴ قمری و وفات امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ می‌توان این ادعا را تأیید کرد؛ زیرا هنگام شهادت امام باقر علیه السلام داود سی سال داشته است.

علمای انساب و مورخان برای داود بن حسن مثنی چهار فرزند به اسامی زیر نوشته‌اند:

۱. ملیکه، با پسر عمویش حسن بن جعفر الخطیب بن حسن المثنی ازدواج کرد.^{۱۰۵}

۲. حماده، با یکی از امویان پیوند زناشویی بست.

۳. عبدالله، که سیدی بود محترم.^{۱۰۶}

۴. سلیمان، در سن ۳۵ سالگی و در ایام هادی عباسی، در نبرد فخ شرکت داشت و کشته شد. همسرش لبابه دختر یسامه فزاری بود.^{۱۰۷} از او با عنوان صاحب مدینه یاد می‌شود.^{۱۰۸} فرزندان او را «سلیمانین» می‌خوانند. امرای مکه مکرمه پس از نمایندگان بنی عباس، از ایشان بوده‌اند.^{۱۰۹}

مادر این چهارتن را أم کلثوم دختر امام زین العابدین علیه السلام نوشته‌اند^{۱۱۰} و أم خالد بربریه را مادر داود ابن حسن مثنی دانسته‌اند^{۱۱۱} که در بسیاری از کتب دعا به أم داود مشهور است.^{۱۱۲}

متولی فدک در اواخر حکومت امویان

پس از وفات عمر بن عبدالعزیز [۲۰ رجب سال ۱۰۱ق]، یزید بن عبدالملک مروان به حکومت رسید و فدک را از خاندان حضرت فاطمه علیها السلام گرفت^{۱۱۳} و به بنی مروان سپرد.^{۱۱۴} سید محمد باقر صدر و علامه امینی علیهما السلام معتقدند که فدک پس از تصرف آن به دست یزید بن عبدالملک، تا انتهای خلافت مروانیان، در دست آنان بود. هشام بن عبدالملک و ولید بن یزید بن عبدالملک و یزید بن ولید بن عبدالملک و ابراهیم بن ولید بن عبدالملک و

مروان بن محمد که آخرین خلیفه اموی است، هیچ اجازه‌ای به بنی فاطمه علیهم‌السلام در تصرف فدک ندادند.^{۱۱۵} اما مدارکی در دست است که در همین دوره، فدک میان دو تن از فرزندان امام سجاد علیه‌السلام که از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بودند، دست به دست می‌شده است.

نخستین فرزند امام سجاد علیه‌السلام که متولی فدک بود؛ عمر الأشرف بن امام علی بن الحسین السجاد علیه‌السلام نام داشت. ابوالحسن عمری نسابه می‌نویسد: «... او متولی صدقات علی علیه‌السلام بود.»^{۱۱۶} فخر رازی نیز تصریح دارد که او «كَانَ يَلِي صَدَقَاتِ عَلِيِّ علیه‌السلام وَ فَدَكِ»^{۱۱۷} بیهقی نیز می‌نویسد: «وكان المتولي لصدقات جدّه أمير المؤمنين علي بن أبي طالب علیه‌السلام في مدّة عهده»^{۱۱۸}.

ابن طقطقی نیز با جمله «ولی صدقات امیرالمؤمنین علیه‌السلام»^{۱۱۹} گزارش فوق را تأیید می‌کند، اما علامه نسابه، ضامن بن شدقم، پس از بیان رسا در جلالت قدر و عظمت شأن عمر اشرف می‌نویسد: «تولّى صدقات جدّه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و کذا صدقات جدّه امیر المؤمنین علی علیه‌السلام». او تولیت صدقات جدش پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و همچنین جدش امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را عهده‌دار بود.^{۱۲۰} این جمله حاکی است کسی که متولی صدقات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده، متولی صدقات امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فدک نیز بوده است.

گفتنی است، عمر اشرف، جدّ مادری سید رضی و سید مرتضی است و سید مرتضی در کتاب ناصریات خود از جدش چنین ستایش به عمل می‌آورد؛ «فإنّه كان فخم السیادة، جلیل القدر والمنزلة في الدولتين معاً؛ الأمویة، والعباسیة»؛ «او بزرگ سادات و مردی جلیل القدر و با منزلت در دو دولت اموی و عباسی بود»^{۱۲۱} که این جمله حکایت از تولیت وی بر فدک و صدقات پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در دولت بنی امیه و آغاز دولت بنی عباس دارد.

شیخ مفید علیه‌السلام نیز مهر تأییدی بر گزارش‌های فوق می‌زند و در کتاب ارشادش می‌نویسد: «كان فاضلاً جلیلاً و ولی صدقات النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و صدقات امیرالمؤمنین و كان ورعاً سخياً»؛ «او دانشمندی جلیل القدر بود و تولیت صدقات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و صدقات امیرمؤمنان علیه‌السلام در دست داشت و پرهیز کار و سخاوتمند بود.»^{۱۲۲}

علمای انساب به هنگام معرفی عمر اشرف، او را بزرگتر از زید شهید می‌دانند و می‌نویسند: او در سن ۶۵ یا ۷۰ سالگی در گذشت.^{۱۲۳} از آنجا که زید بن امام سجاد علیه‌السلام در

سال ۷۸^{۱۲۴} یا ۷۹^{۱۲۵} به دنیا آمده و در سال ۱۲۱ق. به شهادت رسیده^{۱۲۶} است و اگر عمر اشرف تنها ۵ سال از زید شهید بزرگتر باشد، میان سال‌های ۷۳ یا ۷۴ق. به دنیا آمده و اگر طول عمر او را که بین ۶۵ و ۷۰ سال نوشته‌اند^{۱۲۷} بدانیم، او در سال ۱۳۸ یا ۱۴۴ق. از دنیا رفته است و این مصادف با آغاز دولت بنی عباس می‌باشد.

عمر اشرف از نگاه عالمان رجال

عالمان رجال و انساب او را بزرگ شمرده و ستوده‌اند که در اینجا به پاره‌ای از آن اشاره می‌شود:

وی مکتبی به ابو حفص^{۱۲۸} و ابوعلی^{۱۲۹} و ملقب به اشرف^{۱۳۰} است و به این نام ملقب شد تا فرقی بین او و عمر بن امام علی علیه السلام باشد؛ زیرا پسر امام علی علیه السلام از یک جهت و عمر بن امام سجاد علیه السلام از دو جهت پدر و مادر شرافت نسب داشت؛ از این رو، اولی به «عمر اطرف» شهرت یافت و دومی به «عمر اشرف»^{۱۳۱} همچنین این شرافت نسبی باعث شد تا میان فرزندان جعفر طیار علیه السلام، اسحاق عریضی را «اطرف»^{۱۳۲}، و اسحاق بن علی زینبی^{۱۳۳} را «اشرف» ملقب سازند.^{۱۳۴}

او از برادرش زید شهید، بسیار بزرگ‌تر^{۱۳۵} و مادرشان جیدا، کنیزی است که مختار بن ابو عبیده ثقفی آن را خریداری کرد و برای امام سجاد علیه السلام فرستاد و از او، عمر اشرف، زید، علی و خدیجه به دنیا آمدند.^{۱۳۶}

عمر اشرف، مردی شریف، جلیل، بزرگوار، بخشنده، پرهیزکار و فاضل بود.^{۱۳۷} شیخ طوسی در رجالش او را از اصحاب برادرش امام محمد باقر علیه السلام^{۱۳۸} و برادر زاده اش امام صادق علیه السلام بر شمرده و با عنوان، مدنی تابعی یاد می‌کند.^{۱۳۹} نسب سید رضی و سید مرتضی از طرف مادر به او ختم می‌شود.^{۱۴۰}

او روایات زیادی را به طور مرسل از پیامبر صلی الله علیه و آله^{۱۴۱} و پدرش امام سجاد^{۱۴۲} و برادرش امام باقر^{۱۴۳} و نیز از امام صادق علیه السلام^{۱۴۴} و سعید بن مرجانه^{۱۴۵} و ابن امامه بن سهل بن حنیف^{۱۴۶} و فاطمه بنت الحسین علیه السلام نقل کرده است.^{۱۴۷}

ابو الجارود زیاد بن منذر گوید: از ابو جعفر محمد باقر پرسیدم، کدام یک از برادرانتان نسبت به شما مهربان‌تر و فاضل‌تر بودند؟ حضرت در پاسخ گفت: اما عبدالله [باهر]، بازوی

بر قدرت من و متعلق به پدر و مادرش بود و عمر [اشرف] چون دیده بینی من، و زید، زبان گویای من و حسین. او بردبار بود و چون بر زمین گام برمی داشت به آهستگی بود و هنگامی که نادانان را خطاب می کرد آنان به او درود می فرستادند.^{۱۴۸}

بیهقی از وی با عنوان؛ «کان أحد علماء السادة» یاد می کند.^{۱۴۹}
ابن طقطقی نیز با جمله «کان أحد علماء بنی هاشم ذافضل و کرم و کان محدثاً» از او ستایش به عمل آورده است.^{۱۵۰}

ذهبی می نویسد که او سیدی دانشمند و فاضل و کثیر العباده و مجتهد بود؛ «و کان سیداً، کثیر العبادۀ والاجتهاد، له فضل و علم».^{۱۵۱}

عبیدلی نسابه، تداوم نسل عمر اشرف را تنها از دو فرزند او به اسامی علی و محمد می داند.^{۱۵۲}
این دو بزرگوار هر دو از محدثان شیعه و از اصحاب امام صادق علیه السلام بودند.^{۱۵۳}

خدیجه دختر عمر اشرف، از محدثان شیعه است و روایات متعددی از او از سوی عبدالله بن ابراهیم بن محمد جعفری نقل شده است.^{۱۵۴} او با حسین ذی الدمعة بن زید الشهید بن امام سجاد علیه السلام ازدواج کرد و ثمره آن سه فرزند به اسامی؛ یحیی، سکینه و فاطمه بود.^{۱۵۵} مزی، خدیجه و زینب را بر شمار فرزندان خدیجه دختر عمر اشرف افزوده است.^{۱۵۶}

از نوادگان اوست؛ محمد بن قاسم بن علی الاصغر بن عمر الاشرف که در سال ۲۱۹ هـ.ق در ایام معتصم در طالقان قیام کرد و سپس عبدالله بن طاهر او را گرفت و در بغداد محبوس ساخت و سرانجام در بغداد وفات یافت.^{۱۵۷}

محمد بن عمر اشرف در سال ۱۷۱ هـ.ق در سن ۶۴ سالگی وفات یافت.^{۱۵۸}

عبدالله الباهر، متولی بعدی فدک

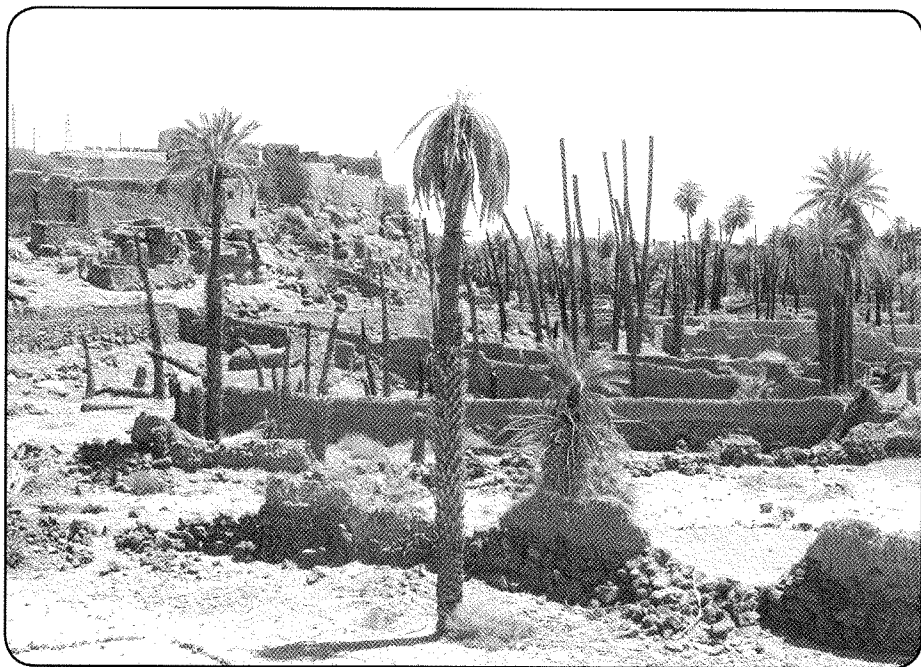
پس از تولیت عمر اشرف بن امام سجاد علیه السلام بر فدک و صدقات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، عبدالله الباهر بن امام زین العابدین به این سمت منصوب شد.

بیهقی در کتاب لباب الأنساب می نویسد: زید بن امام سجاد علیه السلام نزد خلیفه هشام بن عبدالملک می رود و از او درخواست می کند که صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و هر آنچه که در دست زید بن امام حسن علیه السلام بود را به برادرش عبدالله الباهر تحویل دهد. هشام نیز عبدالله را متولی

صدقات رسول الله ﷺ نمود و زید بن حسن ﷺ را بر آن ناظر و مشرف کرد.^{۱۰۹}

ابن طقطقی درباره وی می نویسد:

«عبدالله الباهر، فأمه أم أخيه الباقر ﷺ و كان سيّداً جليلاً، روى عن أبيه عليّ بن الحسين ﷺ علوماً شتّى، و كتب الناس عنه، و كان يلي صدقات رسول الله ﷺ و صدقات أمير المؤمنين عليّ ﷺ». «مادر عبدالله باهر، همان مادر برادرش امام باقر ﷺ است. او سیدی جلیل القدر بود و از پدرش امام سجاد ﷺ دانش زیادی آموخت و مردم از او یادداشت می کردند. او متولّی صدقات پیامبر خدا و امیر مؤمنان، علی ﷺ بود.»^{۱۱۰}



ابن عنبه نیز مطالب ابن طقطقی را تکرار می کند و می نویسد: او را به جهت زیبایی صورتش باهر می نامیدند. آن قدر زیبا بود که در هر مجلسی می نشست زیبایی اش، همه زیبا رویان را تحت الشعاع قرار می داد!^{۱۱۱}

کنیه اش ابو محمد^{۱۶۲} بود و عماره بن عزیه، موسی بن عقبه، یزید بن ابی زیاد و عبدالعزیز بن عمر عمری^{۱۶۳} از او روایت نقل کرده اند. ابن حجر و سخاوی نیز پس از تمجید از او، او را مقبول الروایه دانسته اند^{۱۶۴} و او در کتب روایی شیعه زینت بخش است.^{۱۶۵} امام فخر رازی ضمن اشاره به تولیت عبدالله بر صدقات امیر المؤمنین علیه السلام می نویسد: مادرش ام عبدالله، دختر امام حسن مجتبی علیه السلام است که با امام باقر علیه السلام همزاد می باشد. او در سن ۵۷ سالگی وفات یافته و تداوم نسلش از یک فرزند او است که نامش محمد، ملقب به ارقط است. از آن جهت محمد به این نام ملقب شد که با امام صادق علیه السلام مشاجره نمود و سپس آب دهن خود را به صورت امام ریخت و آن حضرت او را نفرین کرد و صورتش سفید و سیاه شد (و پیسی گرفت) و به ارقط ملقب گشت. او فرزندی دارد به نام اسماعیل که مادرش ام سلمه دختر امام محمد باقر علیه السلام است.^{۱۶۶}

پی نوشت:

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۰؛ تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۶۱؛ فدک از غضب تا تخریب، ص ۵۰.
۲. بنی اسرائیل: ۲۶.
۳. روم: ۳۸.
۴. تفسیر فرات، صص ۲۳۹ و ۳۲۲؛ تأویل الآیات، ص ۴۳۵؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۰۶ و ...
۵. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۱۲؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۱۴.
۶. الشجرة المبارکة، ص ۵۵ و سراج الانساب، ص ۳۴.
۷. الشجرة المبارکة، صص ۵۲ و ۵۳.
۸. همان، ص ۱۳۵ و المجدی، صص ۳۰۰ - ۲۸۰.
۹. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۴۰؛ فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام، صص ۲۸ و ۲۹.
۱۰. الصواعق المحرقة، ص ۵۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۹.
۱۱. من امیر المؤمنین را دوست دارم، ولی راضی به ناسزا گفتن به ابوبکر و عمر نیستم، من نمی گویم آنگاه که فدک (ارث) دختر پیامبر را ندادند، کافر شدند، خدا می داند چه عذری خواهند آورد آنگاه که در روز قیامت سؤال شوند!

۱۲. «قال: نعم قلته تقيّة من بنى امية و في مضمون قولى شهادة عليهما أنّهما أخذوا ما كان في يدها».
۱۳. سقيفه و فدك، ص ۱۱۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۱۶، ص ۲۳۲
۱۴. تفسير قمى، ج ۲، ص ۱۵۵؛ اختصاص، ص ۱۸۲؛ بحار الانوار، ج ۲۹، صص ۱۲۷ و ۱۲۸
۱۵. بحار الانوار، ج ۲۹، صص ۱۲۳، ۱۲۸ و ۱۵۷ و ۱۸۹؛ فدك و العوالى، صص ۲۸۲-۲۷۷ و ...
۱۶. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۸
۱۷. تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۱۱۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۱۶، ص ۲۱۰
۱۸. معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸؛ فدك و العوالى، ص ۱۶۵
۱۹. الغدير، ج ۷، ص ۱۹۴
۲۰. مسند احمد، ج ۱، ص ۶؛ صحيح البخارى، ج ۴، ص ۴۲؛ صحيح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۵
۲۱. البداية و النهايه، ج ۴، ص ۲۳۱
۲۲. معجم البلدان، ج ۴، صص ۲۰۶ و ۲۰۷
۲۳. عايشه، ص ۱۲۶
۲۴. عمدة القارى، ج ۴، صص ۳۰۷ و ۳۰۸
۲۵. الفدك و العوالى، ص ۱۸۸
۲۶. سنن ابى داوود، ج ۲، ص ۲۴؛ السنن الكبرى، ج ۶، ص ۳۰۱؛ تاريخ در مشق، ج ۴۵، ص ۱۷۹؛ سير اعلام النبلاه، ص ۲۲۸؛ معجم البلدان، ص ۲۴۰
۲۷. وفاء الوفا، ج ۳، ص ۱۰۰۰؛ الغدير، ج ۷، ص ۲۸۳
۲۸. العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۸۳
۲۹. المعارف، ص ۸۴
۳۰. علامه حلى رحمته الله مى نويسد: به عايشه و حفصه در هر سال ده هزار درهم داده مى شد. دلائل الصدق، ج ۳، ص ۱۴۵
۳۱. كشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۵؛ فدك ذوالفقار فاطمه، صص ۱۶۹ و ۱۷۰
۳۲. نهج البلاغه، فيض الاسلام، ص ۹۶۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ۱۶، ص ۷۷
۳۳. علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۵۵
۳۴. همان و فدك ذوالفقار فاطمه، ص ۱۶۰
۳۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۶؛ سار بها على سيرة ابى بكر و عمر، اى صرف غلتها على المسلمين و جعلها بيت المال.
۳۶. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳۱؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۱۷؛ فدك ذوالفقار فاطمه، ص ۱۶۱

۳۷. روضه کافی، ص ۵۶؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۶
۳۸. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۶۱۶؛ الغدير، ج ۷، ص ۱۹۵
۳۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۲۲۳ و ۳۰۵؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۴۰
۴۰. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۳۸۸
۴۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۳، و وهب فدکاً لمروان بن حکم، لیغیظ بذلك آل رسول الله ﷺ
۴۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۶
۴۳. فدک و العوالی، ص ۲۱۱
۴۴. سر السلسله العلویه، ص ۴۸؛ الشجرة المبارکه، ص ۵۵
۴۵. در لیاب الانساب، ج ۱، ص ۳۴۲ نامش فاطمه ذکر شده است.
۴۶. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۳؛ عمدة الطالب، ص ۸۹
۴۷. ارشاد، ج ۲، ص ۲۰؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۳
۴۸. همان.
۴۹. ارشاد، ج ۲، ص ۲۱؛ الکواکب المشرقه، ج ۲، ص ۷۶
۵۰. جعفر بن محمد بن عمر بلخی ابو معشر، صاحب تألیفات زیادی است. او منجّم موفق بالله خلیفه عباسی بود. او در آغاز از اصحاب حدیث به شمار می‌رفت، پس از آن به فلسفه و نجوم روی آورد. و در این علوم متبحر شد. وی صد سال عمر کرد و در سال ۲۷۲ق. وفات یافت.
۵۱. عبدالعظیم حسنی حیاته و مسنده، ص ۷۵، مزارات ری، صص ۳۹۵ و ۳۹۶
۵۲. ارشاد، ج ۲، ص ۲۱
۵۳. اخبار القضاة، ج ۱، ص ۲۲۴
۵۴. امراء المدينة المنوره، ص ۱۳۲ این مطلب با تاریخ وفات او که به سال ۱۲۰ق. نوشته‌اند منافات دارد.
۵۵. رجال الشيخ الطوسی، ص ۱۱۳
۵۶. الاصلی، صص ۱۳۴ و ۱۳۵، «کان ذا قدر عظیم، و منزلة رفیعة، جواداً ممدوحاً، کان یلی صدقات رسول الله، فعزله عنها سلیمان بن عبدالملک و ولّآها رجلاً من قومه».
۵۷. الجرح والتعديل، ج ۳، ص ۵۶۰
۵۸. تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۶۸۱
۵۹. تاریخ دمشق، ج ۹، صص ۱۳۳-۱۳۱
۶۰. تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۶۸۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۹۳

٦١. سير اعلام النبلاء، ج ٥، ص ٣٩٣
٦٢. تهذيب التهذيب، ج ٣، ص ٤٠٦؛ اعيان الشيعة، ج ٧، ص ٩٥
٦٣. ارشاد، ج ٢، ص ٢٢؛ المجدي، ص ٢٠
٦٤. سر السلسلة العلوية، صص ٢١ و ٢٢؛ الفخرى، ص ١٣٠
٦٥. بحار الانوار، ج ٤٤، ص ١٦٣؛ مزارات رى، ص ٤٠٥
٦٦. سر السلسلة العلوية، ص ٢٨
٦٧. الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٣١٥
٦٨. المجدي، ص ٢٤
٦٩. الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٣١٩؛ الدر المنثور في انساب المعارف و الصدور، ص ١٠٩
٧٠. سر السلسلة العلوية، ص ٢١٦؛ تهذيب الانساب، ص ٣٣
٧١. تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ٢٦٣
٧٢. الوافي بالوفيات، ج ١١، صص ٤١٨ - ٤١٦
٧٣. تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ٢٥٣
٧٤. المرح و التعديل، ج ٣، ص ٥
٧٥. المحاسن، ج ٢، ص ٣٦٢؛ بحار الأنوار، ج ٦٦، صص ١٤٨ و ١٤٩
٧٦. لباب الانساب، ج ١، صص ٣٨٤ و ٣٨٥
٧٧. الأغاني، ج ١٦، ص ١٥٠ و ج ٢١، ص ١٢٦؛ سر السلسلة العلوية، ص ٢٨
٧٨. الارشاد، ج ٢، صص ٢٦ - ٢٣؛ «كان رجلاً رئيساً فاضلاً ورعاً، وكان يلي صدقات أمير المؤمنين في وقته».
٧٩. مناهل الضرب، ص ١٦٧
٨٠. عمدة الطالب، ص ٩٩، «و نازعه فيها زين العابدين على بن الحسين ثمر سلّمها له».
٨١. مناهل الضرب، ص ١٦٧، چون امام سجّاد عليه السلام دید حسن مثنی از استرداد آن سر باز می زند، به او واگذار کرد و سراج الانساب، ص ٣٦
٨٢. تحفة لب اللباب، صص ١١٧ و ١١٨
٨٣. الوافي بالوفيات، ج ١١، صص ٤١٨ - ٤١٦؛ المحدثون من آل ابی طالب، ج ١، ص ٢٥٧
٨٤. كشف الغمه، ج ٢، ص ٢٠٤؛ الارشاد، ص ١٩٦؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ٦، ص ٣٣٠
٨٥. مختصر تاريخ دمشق، ج ٦، ص ٣٣٠؛ تحفة لب اللباب، صص ١١٨ و ١١٩؛ الوافي بالوفيات، ج ١١، صص ٤١٨ - ٤١٦
٨٦. قاموس الرجال، ج ٣، ص ١٤٤، رجال بحر العلوم، ج ١، ص ٢٢

٨٧. تاريخ الخلفاء، ص ١٢٦
٨٨. اموالى كه به غير حق از مردم گرفته شده است.
٨٩. كشف الغمه، ج ٢، ص ١٢٠
٩٠. تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٣٠٥؛ وفاء الوفا، ج ٣، ص ٩٩٩
٩١. السقيفة و فدك، ص ١٤٦؛ كشف الغمه، ج ١، ص ٤٩٦
٩٢. كشف الغمه، ج ١، ص ٤٩٥ و ج ٢، ص ١٢٠؛ فدك و العوالى، صص ٢١٢ و ٢١٤
٩٣. المجدى، ص ٢٧٩
٩٤. الاصيلى، ص ١٣٠
٩٥. التذكرة، ص ٨٧
٩٦. الدرالمشور فى انساب المعارف والصدور، ص ١٩٨
٩٧. عمدة الطالب، ٢٣١
٩٨. النحلة العنبريه، ص ١٠٢
٩٩. رجال الشيخ الطوسى، ص ٢٠١؛ نقد الرجال، ج ٢، صص ٢٠٩ و ٢١٠
١٠٠. لباب الانساب، ج ١، ص ٣٨٧
١٠١. مقاتل الطالبين، ص ١٢٨
١٠٢. تنقيح المقال، ج ١، ص ٤٠٧؛ معجم رجال الحديث، ج ٧، ص ٩٧؛ سفينة البحار، ج ١، ص ٤٦٩؛ بهجة الآمال، ج ٤، ص ٤٦
١٠٣. الفائق من اصحاب امام جعفر الصادق، ج ٢، ص ١٨٨
١٠٤. جامع الرواة، ج ١، ص ٣٠٢
١٠٥. تهذيب المقال، ٥، صص ٤٦٤ و ٤٦٦
١٠٦. المجدى، ص ٢٧٩، التذكرة، ص ٨٧؛ لباب الانساب، ج ١، ص ٢٥٣
١٠٧. سرالسلسلة العلويه، ص ٣٥
١٠٨. الفخرى، ص ١٢٥؛ التذكرة، ص ٨٧
١٠٩. الشجرة المباركه، ص ٦٠
١١٠. المجدى، ص ٢٧٩؛ الاصيلى، ص ١٣٠؛ التذكرة، ص ٨٧
١١١. معالم انساب الطالبين، ص ١٠٠؛ لباب الانساب، ج ١، ص ٣٨٧
١١٢. الاقبال، ج ٣، صص ٢٥١ - ٢٤٠؛ بحار الانوار، ج ٤٧، صص ٣٠٧ و ٣٠٨ و ج ٩٧، صص ٤٦٤٢
١١٣. تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٣٠٦

۱۱۴. سير اعلام النبلاء، ج ۶۵، ص ۳۰۴؛ الاعلام، ج ۸، ص ۱۸۵
۱۱۵. فذک، صدر، صص ۲۱۷ و ۲۱۸؛ الغدير، ج ۷، ص ۱۹۵
۱۱۶. المجدي، ص ۳۴۴
۱۱۷. الشجرة المبارک، ۱۳۵
۱۱۸. لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۸۱
۱۱۹. الاصيلي، ص ۲۷۶
۱۲۰. تحفة الازهار، ج ۲، ص ۵۴۳
۱۲۱. الناصريات، ص ۴۶؛ مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۲۱۸
۱۲۲. الارشاد، ص ۲۶۷
۱۲۳. سراج الانساب، ص ۱۱۰؛ لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۸۱
۱۲۴. تهذيب التهذيب، ج ۶، ص ۱۸
۱۲۵. قيام زيد بن علي عليه السلام، ص ۳۸؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۷۱
۱۲۶. الارشاد، ج ۱، ص ۱۴۸؛ تاريخ الطبري، ج ۸، ص ۲۷۲
۱۲۷. سرالسلسلة العلوية، ص ۸۹ و كان أسن من زيد بن علي بكثير؛ تهذيب المقال، ج ۲، ص ۱۵۱
۱۲۸. الشجرة المبارک، ص ۱۳۵؛ التذكرة، ص ۱۸۱، المجدي، ص ۳۴۴
۱۲۹. معالم انساب العلوية، ص ۱۸۵؛ انساب الطالبين، ص ۱۴۱
۱۳۰. الاصيلي، ص ۲۷۶؛ المجدي، ص ۳۴۴
۱۳۱. عمدة الطالب، ص ۳۷۱؛ تحفة الازهار، ج ۲، ص ۵۴۲
۱۳۲. چون تنها از طرف پدر شرافت داشت.
۱۳۳. منظور از علي زینبی، علي بن عبدالله بن جعفر طيار عليه السلام است که مادرش زينب الكبرى بود و از دو طرف شرافت داشته است.
۱۳۴. عمدة الطالب، ص ۳۷۱
۱۳۵. سرالسلسلة العلوية، ص ۸۹ كان اسن من زيد بن كثير؛ تهذيب المقال، ج ۲، ص ۱۵۱
۱۳۶. المجدي، ص ۳۴۴؛ مقاتل الطالبين، ص ۱۲۷؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۰۸
۱۳۷. سفينة البحار، ج ۷، ص ۱۱۸
۱۳۸. رجال الشيخ الطوسي، ص ۱۳۹؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۲۱۷
۱۳۹. رجال شيخ طوسي، ص ۲۵۲
۱۴۰. طرائف المقال، ج ۳، صص ۳۱ و ۳۲

١٤١. تاريخ الاسلام، ذهبي، ص ٤٣٢
١٤٢. كفاية الأثر، صص ٢٣٧ و ٢٣٨؛ بحار الانوار، ج ٣٦، صص ٣٩٠ - ٣٨٠، ج ٤٦، ص ١٢٢؛ تفسير العياشي، ج ٢، ص ١٦؛ الثقات، ج ٤، ص ١٠٨
١٤٣. الامالي، شيخ طوسي، صص ٤٩٢-٤٩٠؛ بحار الانوار، ج ٧٠، ص ٢٠
١٤٤. الثقات، ج ٤، ص ١٠٨
١٤٥. تاريخ جرجان، ص ٣٥؛ تهذيب الكمال، ج ٧، ص ٥٢٩؛ مسند الصحابة في الكتب التسعة، ج ٣، ص ٧٥
١٤٦. رجال الشيخ الطوسي، ص ١٣٩
١٤٧. الامالي شيخ صدوق، صص ١٩١ و ١٩٩
١٤٨. مستدرک علم رجال الحديث، ج ٦، ص ١٠٣
١٤٩. لباب الانساب، ج ١، ص ٣٨١
١٥٠. الاصيلي، ص ٢٧٦
١٥١. تاريخ الاسلام، ص ٤٣٢؛ تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٤٨٥
١٥٢. تهذيب الانساب، ص ١٨٦
١٥٣. رجال الشيخ الطوسي، ص ١١٢؛ طرائف المقال، ج ٢، صص ٢٠ و ٧٧
١٥٤. الكافي، ج ١، ص ٤؛ معجم رجال الحديث، ج ١١، ص ٦٣ و ج ٢٠، ص ٣٦ و ج ٢٤، ص ١٣٤٠
١٥٥. نسب قريش، ص ٢٤
١٥٦. تهذيب الكمال، ج ٦، ص ٣٧٧
١٥٧. لباب الانساب، ج ٢، ص ٤٤٥؛ مقاتل الطالبين، صص ٣٩٢ - ٢٨٣؛ تاريخ الطبري، ج ١٠، ص ٣٠٥؛ مروج الذهب، ج ٣، صص ٤٦٤ و ٤٦٥
١٥٨. رجال الشيخ الطوسي، ص ١١٢؛ مستدرک علی الصحيحين، ج ١١، ص ٦٧
١٥٩. لباب الانساب، ج ١، ص ٣٨٠
١٦٠. الاصيلي، صص ٢٢٢ و ٢٢٣
١٦١. عمدة الطالب، ص ٣١٠؛ سر السلسلة العلوية، ص ٨٦
١٦٢. سر السلسلة العلوية، ص ٨٦
١٦٣. تاريخ الاسلام، ص ٤٠٢؛ تهذيب التهذيب، ج ٥، صص ٣٢٤ و ٣٢٥
١٦٤. تقريب التهذيب، ص ٢٥٦؛ التحفة اللطيفة، ج ٢، صص ٦١ و ٦٢
١٦٥. ارشاد، ج ٢، صص ١٦٩ و ١٧٠؛ بحار الانوار، ج ٤٦، ص ٩٩ و ج ٧٩، ص ١٨٨
١٦٦. الشجرة المباركة، ص ١٣٠